

براساس الگوی
تحلیلی والرشتاین،
چین تا دهه ۱۹۷۰
جزو کشورهای
شبه پیرامونی یا حتی
پیرامونی در نظم
جهانی سرمایه داری
قرار داشت، اما با
اصلاحات اقتصادی،
دنگ شیائوپینگ،
این کشور توانست
طی کمتر از چهل
سال با رشد مستمر و
چشمگیر اقتصادی،
به جرگه قدرت های
بزرگ بین المللی
پیوندد.

در برخی از دیگر شاخص های راهبردی، جایگاه خود را به عنوان اقتصاد نخست از دست داده است. در سرمایه گذاری مستقیم خارجی همچنان پیشتاز است، اما در تشکیل سرمایه ناخالص از چین جا مانده است و کسری تراز تجارت خارجی و انباشت بدهی شدیدی دارد. البته از آنجاکه دلار ارز پایه تجارت جهانی است و دیگر کشورها بخش قابل توجهی از دارایی خود را با دلار ذخیره سازی می کنند؛ بنابراین فعلاً کسری تراز تجاری تأثیر حادی بر اقتصاد آمریکا نمی گذارد. از حیث اقتصاد دانش بنیان، بر مبنای شاخص GII در سال ۲۰۱۹ آمریکا جایگاه سوم را داراست که با اختلاف قابل ملاحظه ای برترین کشور در میان اقتصادهای پیشرو و بزرگ جهانی است (GII, ۲۰۱۹). این وضعیت نشان دهنده آن است که این کشور همچنان از جهت سرمایه انسانی و اقتصاد مبتنی بر دانش و فناوری پیشرفته پیشتاز است. در عین حال، ثبت پتنت در ایالات متحده، طی دهه اخیر سالانه نزدیک به ۱۵ درصد رشد را نشان می دهد، اما براساس گزارش سال ۲۰۱۸ وایپو، آمریکا طی دهه اخیر، در این زمینه از چین عقب افتاده است (WIPO Patent report, ۲۰۱۹). از منظر تعداد شرکت های برتر در فهرست ۵۰۰ شرکت فورچون بر مبنای میزان درآمد نیز آمریکا با ۱۲۱ شرکت برتر در سال ۲۰۲۰ بعد از چین در جایگاه دوم قرار دارد (Murray, ۲۰۲۰)،^{۱۳} و این نخستین سال در تاریخ ثبت این سابقه است که آمریکا از حیث تعداد شرکت برتر جهانی، رتبه نخست را از دست داده است. از حیث رهبری سیاسی و ثبات اجتماعی در داخل کشور نیز باید گفت که وضعیت آمریکا برای بیش از یک دهه متوالی مطلوب نبوده است. احزاب اصلی آمریکا از زمان برقراری نظام جدید دوحزبی پس از جنگ های داخلی این کشور در میانه سده نوزدهم، اکنون در سطح بی سابقه ای از اختلاف به سر می برند و به ندرت می توانند در موضوعی اتفاق کنند. بدبینی و بی اعتمادی در جامعه به رهبران سیاسی نیز اوج گرفته است که نارضایتی های اجتماعی متعدد و بعضاً بی سابقه ای نظیر جنبش وال استریت، جنبش تی پارتی در فاصله سال های ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۰ و جنبش اصلاح وضعیت سیاه پوستان در مقابل تحرکات برتری طلبانه سفیدپوستان را در پی داشته است که محیط اجتماعی آمریکا را به شدت دچار اغتشاش کرده است. البته سطحی از تنوع و تعدد رویکردها از اقتضائات دموکراسی آمریکایی است، اما اگر شدت این تنوع به تفرق منجر گردد، از قدرت سیاسی و اقتصادی آمریکا در داخل و خارج می کاهد.

در واکنش به این موضوع، رهبران سیاسی ایالات متحده کوشیده اند که در سده ۲۱ با درک زوال ظرفیت اعمال هژمونی وضعیت را مدیریت کنند، اما فاقد یک راهبرد پایدار بوده اند. در دوران بوش با غلبه نومحافظه کاران، اتخاذ راهبرد خط مشی مداخله نظامی در مناطق راهبردی و رویکرد